

حق مظهر عدالت

عباس نظیفی*

برابر با عدل (نک: دهنخدا، ذیل «حق»). حقوق جمع حق است. فن حقوق یعنی راه و روش و اسلوب و طریقی که موجبات عدالت را تأمین کند (مدنی، ۱۳۷۷: ۲۳).

بعضی گفته‌اند که حقوق فن درک و اعمال قواعد و مقررات قانونی است (صانعی، ۱۳۵۵: ۱۳/۱). ولی، در مقابل، بعضی دیگر معتقدند که حقوق هنوز به درجه فن نرسیده است؛ زیرا در فن قواعد و اصول علمی پایه و مبنای کار قرار می‌گیرد و فن، در حقیقت، اعمال قواعد علمی است. در حالی که در حقوق هنوز قواعد و اصولی که علمی و کلی باشد به دست نیامده است (همانجا).

حق، در اصطلاح حقوق، امتیاز و نوعی سلطه و اقتدار است که ذینفع از راه قانون، عرف یا دین و مذهب یا از طریق قرارداد دارا می‌شود؛ مانند مالکیت، حق زوجین، حق ابوت (پدر فرزندی)، حق اکتشاف (مدنی، ۱۳۷۷: ۲۵).

حق، در اصطلاح فقه، به مفهوم تسلط و قدرت یافتن بر چیزی است. متعلق حق گاه، شخص است؛

چکیده: موضوع تشخیص حق، از دیرباز، اهمیت بسزایی داشته است. جوامع مختلف، به فراخور اعتقادات خود، مبنا و منشا خاص برای آن قائل شده‌اند. از این رو، عدالت را در جوامع استوار و، به پیروی از عقل و شرع، قواعد حقوقی را برای استقرار نظم و عدل تنظیم نموده‌اند. با شناخت حق و تمیز آن از حکم، تمیز انواع حق و، در نتیجه، شناخت دارایی اشخاص امکان‌پذیر می‌گردد.

در بین انواع حق، حق مالکیت، که عدم شناخت دقیق آن ریشه بسیاری از اختلافات بین افراد بوده، به دو صورت اصلی و تبعی مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در این نوشتار به بحث و بررسی آن پرداخته شده است.

کلیدواژه: حقوق اسلامی، تشخیص حق، عقل، شرع، قواعد حقوقی، حکم، حق مالکیت، عدالت، حق عینی، حق دینی، حق معنوی.

۱. مفهوم حق

حق در لغت به معانی مختلف به کار رفته است؛ از جمله یقین نمودن، حکمی که مطابق با واقع باشد، امر

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، سازمان مرکزی.

برای ایجاد نظم و استقرار عدالت، بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کنند و اجرای آنها از طرف دولت تضمین می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۵۵).

اوصاف قواعد حقوقی به شرح ذیل است:

اول اینکه کلی و عام هستند، یعنی شامل تمام اشخاص می‌گردند و اختصاص به افراد خاص ندارند؛ دوم اینکه، قدرت الزام‌آور دارند؛ سوم اینکه ضمانت اجرا دارند؛ چهارم اینکه، قلمرو اجتماعی دارند.

قواعد حقوقی معمولاً از دو دسته قوانین نشأت می‌گیرند. هر دو دسته جنبه الزامی دارند، ولی الزام آنها به یک شکل نیست. دسته اول، قوانین آمره هستند که مطلقاً قابلیت الزام دارند و به هیچ وجه افراد مشمول آن نمی‌توانند از اجرای آن روی برتابند؛ مانند ماده ۲۵ قانون مدنی که تصریح دارد بر آنکه هیچکس نمی‌تواند اموالی را که مورد استفاده عموم است و مالک خاص ندارد از قبیل پلها و ... تملک کند. دسته دوم، قوانین تکمیلی یا تفسیری هستند. در مورد این دسته از قوانین افراد اجازه دارند که با توافق خود از اجرای آن عدول نمایند. در غیر این صورت الزام‌آور هستند. از جمله این نوع قوانین ماده ۳۸۱ قانون مدنی است که تصریح دارد بر آنکه مخارج تسلیم مبیع از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم و ... بر عهده بایع است؛ و مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است که این ماده یک قانون تفسیری است و بایع و مشتری هر یک می‌توانند نحوه دیگری شرط نمایند که با قبول طرف دیگر، توافق فی مابین اجرا می‌شود.

در باب این ویژگی که قواعد حقوقی دارای ضمانت اجرا هستند باید گفت، فرق این نوع قواعد با قواعد اخلاقی، هرچند که در الزام‌آوری اشتراک دارند (قواعد اخلاقی نیز به علت آنکه از طرف شارع ایجاد تکلیف به مکلفین می‌شود، قطعاً الزام‌آور

مانند حق قصاص و حق ضمانت فرزند برای مادر و پدر که این نوع حق، ناشی از دین و شرع می‌باشد. و گاه عین خارجی است؛ مانند حق سنگ‌چینی یک قطعه زمین به قصد احیاء، که حکم قانون مفهوم حق برای آن شخص را حاصل می‌کند. گاه نیز متعلق حق نه شخص است نه عین، بلکه حق از عقد و قرارداد ایجاد می‌گردد؛ مانند خیار فسخ در عقد اجاره و خیار مجلس برای متعاملین در بیع (حائری، ۱۳۷۶: ۹/۱). اگر منشاء حق عرف باشد اعتبارش را از عرف می‌گیرد؛ مانند حق استمرار نشستن در صندلی پارک، مادام که آن را ترک نکرده باشد.

حقوق به مجموعه مقرراتی که حاکم بر یک جامعه سیاسی است و از طرف دولت تضمین شده باشد، اطلاق می‌گردد (مدنی، ۱۳۷۷: ۲۵). به عبارت دیگر، حقوق عبارت است از مجموع قواعد کلی که از یک طرف بر رفتار اشخاصی که در جامعه زندگی می‌کنند، و از طرف دیگر، بر ارگانهای حکومت، که اداره جامعه را بر عهده دارند؛ و همچنین، بر ارتباط افراد با ارگانهای حکومت و نیز، بر رابطه با سایر واحدهای سیاسی اجتماعی احاطه دارد (همان: ۲۹).

حق، به اعتبار اسقاط و انتقال، به نحوی است که برخی از حقوق قابل انتقال نیستند، اولی قابلیت از بین بردن (ساقط کردن) دارند؛ مانند حق زوجیت بین زوج و زوج. دسته دوم حقوقی است که هم قابل انتقال‌اند و هم قابلیت اسقاط دارند؛ مانند حق سنگ-چینی اطراف یک زمین به قصد احیاء. دسته سوم حقوقی هستند که قابلیت انتقال و اسقاط ندارند؛ مانند حق امامت بر امت، که امام نمی‌تواند آن را از خود سلب نمایند و امت نیز نمی‌تواند امامت معصوم (ع) را سلب نماید (حائری، ۱۳۷۶: ۱۰/۱).

۲. قواعد حقوقی

قواعد حقوقی قواعدی کلی و الزام‌آور هستند که،

که حقوق هر کشور به منظور حفظ منافع اشخاص به آنان می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۲۴۸).

۴. تفاوت حق و دین و تکلیف

حق سلطه و اختیاری است که حاکمیت هر کشور اذن استفاده از مالی یا انتقال آن و یا استیفاء از انجام کاری به وسیله دیگری را به اشخاص می‌دهد. در برابر هر حقی، تکلیفی مقرر شده است. گاهی این تکلیف ناظر به اجرای موضوع حق است و شخص باید کاری را که صاحب حق می‌خواهد، انجام دهد. در این صورت هر گاه کاری که باید انجام شود مربوط به امور مالی باشد، او را مدیون یا متعهد یا ملتزم می‌نامند. بنابراین اگر شخص حق داشته باشد که از دیگری مقداری پول یا انتقال زمین یا ساختن بنایی را بخواهد، کسی که این تکلیف بر او بار شده، مدیون و متعهد است. بنابراین، واژه دین ویژه امور مالی است و وظیفه اشخاص را در امور غیرمالی، حتی اگر ناظر به انجام دادن کاری باشد، تکلیف می‌نامند؛ مانند تکلیف مربوط به حضانت و حسن معاشرت و تمکین. در واقع، این گونه تکالیف الزامی است در برابر حکم قانونگذار، نه در برابر حق دیگری (همان: ۲۴۹). پس، در تعریف دین، می‌توان گفت: تکلیفی است که شخص نسبت به اجرای مفاد حق مالی در برابر صاحب آن پیدا می‌کند. لذا، در برابر هر دینی حتماً حقی وجود دارد، ولی تکلیف گاهی در رابطه بین دولت و مردم ایجاد می‌شود و با هیچ حق فردی همراه نیست؛ مانند تکالیف مربوط به انجام دادن خدمت نظام وظیفه یا تکلیف به ادای شهادت در امور کیفری (همان: ۲۵۰).

به هر حال، حق و تکلیف نمی‌تواند با هم جمع شود. حق سلطه‌ای است که شخص در حدود قوانین بر دیگری پیدا می‌کند و چون تسلط انسان بر خود او معقول به نظر نمی‌رسد، باید پذیرفت که صاحب حق

(است)، آن است که در قواعد اخلاقی ضمانت اجرای مادی وجود ندارد و آن رابطه‌ای بین مکلف با شارع می‌باشد؛ ولی قواعد حقوقی ضمانت اجرا از طرف دولت دارند.

قواعد حقوقی قلمرو اجتماعی دارند. انسانها زمانی که در اجتماع زندگی می‌کنند حق و حقوق اجتماعی آنان مطرح می‌شود؛ لذا این نوع قواعد در یک قلمرو اجتماعی حکومت دارند تا حقوق افراد آن را تأمین نمایند.

۳. مبنا و جوهر حق

بعضی از نویسندگان اراده را منبع حق شمرده‌اند و گفته‌اند: حق عبارت از توانایی است که به اراده اشخاص داده شده. (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۲۴۸؛ همو: ۲۳۳/۳). بنابراین، عنصر اصلی حق اراده‌ای است که به وسیله قوانین حاکمیت یافته است. گروه دیگر، در تعریف حق گفته‌اند: نفعی است که از نظر حقوقی حمایت شده. بر طبق این نظر، صاحب واقعی حق کسی است که از آن سود می‌برد نه آنکه اراده می‌کند. ولی بیشتر نویسندگان حقوق مدنی مفهوم حق را از شخصیت جدا نمی‌بینند و آن را در اختیار شخص خلاصه می‌کنند. به نظر اینان، حق از اختیارهای شخص است. خواه طبیعی باشد یا حقوقی. هر انسانی شخص طبیعی است. هرچند که اراده نداشته باشد؛ زیرا دیوانه و کودک نیز می‌توانند صاحب حق شوند. منتها این حق را به وسیله نمایندگان خود (ولی یا وصی یا قیم) استیفاء می‌کنند. به عبارت دیگر، اهلیت تملک حق را دارند ولی از اهلیت تصرف در حق بی‌بهره‌اند. اهلیت تملک حق یا اهلیت تمتع عبارت است از صلاحیت شخص برای دارا شدن حق. اهلیت استیفاء یا اهلیت تصرف عبارت است از داشتن صلاحیت برای اجرای حق. لذا، می‌توان نتیجه گرفت که مبنا و جوهر حق، سلطه و اختیاری است

حکومت نیز، در دورانهای مختلف، بیکار نشسته و در برابر پیروان حقوق فطری، این فکر را پرورده‌اند که مبنای اصلی حقوق، اقتدار دولت است (نک: همان: ۱۸).

۲. انسان موجودی است مستقل و با خواستها و نیازهای ویژه خود. او شخصیتی منفک از دیگران دارد. ولی زندگی همین فرد مستقل چنان به سرنوشت دیگران آمیخته است که گویی پاره‌ای از اجتماع است و هیچ موجود مستقلی در برابر آن ندارد. زندگی فردی و اجتماعی انسان دو چهره گوناگون از حقیقت زندگی اوست و مهمترین مسئله درباره هدف حقوق این است که چگونه باید ضرورت‌های هر دو نوع زندگی را با هم جمع کرد و مقصود نهایی از قواعد حقوق تأمین کدام یک از آنهاست؟

بدیهی‌ترین مفهومی که همه از حقوق و قانون دارند این است که قواعد آن بر اشخاص تحمیل می‌شود و ایجاد الزام می‌کند. پس از این پرسش در ذهن هر اندیشمندی طرح می‌شود که چرا باید از قانون اطاعت کرد؟ چه نیروی پشتیبان آن است و چه جاذبه‌ای ما را به اجرای قانون وادار می‌سازد؟ این نیرو و جاذبه پنهانی را مبنای حقوق می‌نامند (همان: ۱۹).

هدف اصلی حقوق، با توجه به دیدگاه آفریدگان انسان، عدالت است، که هم شامل افراد می‌شود و هم شامل حاکمان. از این رو، عدالت باید از دیدگاه وحی سنجیده شود نه نفس خود یا خواست گروه حاکم یا فردی که بر جامعه حکومت می‌کند؛ زیرا خداوند سبحان در قرآن کریم در سوره مبارکه نحل (آیه ۹۰) می‌فرماید: «ان الله یامر بالعدل والاحسان». لذا، هدف تمام قواعد حقوقی تأمین آسایش و نظم عمومی و اجرای عدالت است و ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و آرمان‌های اخلاقی و مذهبی، هر یک، سهم جداگانه‌ای را، جهت ایجاد اهداف حقوقی،

و تکلیف نمی‌تواند یک تن باشد. چنانکه پاره‌ای از فقها به همین دلیل انتقال حق را، در هیچ صورتی، به مدیون آن درست ندانسته‌اند (انصاری: ۷۹).

با وجود این، گاه موقعیت شخص، آمیزه‌ای از حق و تکلیف است. حق از آن جهت که می‌توان مطالبه کرد و تکلیف، از آن رو که قابل واگذاردن و اسقاط نیست؛ مانند حضانت کودک که حق و تکلیف پدر و مادر است (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۲۵۰).

۵. مبنا و هدف حقوق

درباره مبنا و هدف قواعد حقوق اختلاف بسیار است (نک: همان: ۱۷) چندانکه می‌توان گفت تاکنون در هیچ یک از مسائل اجتماعی بدین پایه بحث و گفتگو نشده است. کاوش در اینکه حقوق بر چه مبنایی است و هدف از قواعد آن چیست، پیشینه‌ای درخشان دارد و از زمان حکیمان یونان تاکنون اندیشه هزاران نویسنده و متفکر و دانشمند را به خود مشغول داشته است. این اختلاف را اسباب گوناگون دامن می‌زنند. چنانکه پیروان مذهب و دانشمندان که فکر ایجاد حقوق جهانی را در سر می‌پروراندند، سهم بسزایی در این راه دارند. رابطه اصلی همه گفتگوها را باید در این دو نکته جستجو کرد:

۱. تاریخ زندگی بشر ظلم‌هایی را که حکمرانان زورگو بر مردم روا داشته‌اند، هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد. قربانیان این جنایات همیشه در پی آن بوده‌اند تا چاره‌ای برای این درد بیابند و به وسیله‌ای از خودکامگی فرمانروایان بکاهند. احترام به حقوق فطری یکی از این وسایل است: گروهی از خردمندان کوشیده‌اند تا با طرح این فکر که قواعدی برتر از اراده حاکم نیز وجود دارد و حقوق باید از آن قواعد عالی و طبیعی پیروی کند، مانعی در راه تجاوز حکومت ایجاد کنند و قیام و مقاومت مردم را در برابر بی عدالتیها موجه سازند. البته طرفداران

اختصاص می‌دهند. حقوق، مانند علوم تجربی، تنها در پی احراز واقعیتها نیست. بلکه نتیجه این کاوشها در ترازوی عقل سنجیده می‌شود و قانونگذار می‌کوشد تا بهترین قاعده را در این میان بیابد و در انتخاب آن نظم عمومی و عدالت را هر چه بیشتر رعایت نماید. پس هدفی که دولت براساس آن قاعده وضع می‌کند، در ایجاد و چگونگی مفاد آن بسیار مؤثر است و در واقع رهبر و راهنمای قانونگذار است (همان: ۳۵).

برای شناختن قواعد حقوقی و تمیز آنها از سایر قواعدی که بر فرد و زندگی اجتماعی او حکومت می‌کند، در مرحله نخست، باید عناصری که جوهر حقوق را تشکیل می‌دهند، معین شود. سپس، با مقایسه قواعد حقوق و اخلاق و مذهب و عدالت، مقامی که این گونه قواعد در میان نظامهای اجتماعی دیگر دارد، روشن گردد (همان: ۵۳).

تمیز حق و حکم تا حدودی بستگی به تشخیص قوانین امری و تکمیلی دارد. حق و حکم هر دو نتیجه قانون است. در برخی موارد، آن مصلحتی که در وضع قانون، مورد نظر بوده، چنان مهم تلقی شده که اراده اشخاص در برابر آن بی‌ارزش جلوه می‌کند. چنین قانونی و امری و موقعیتی را که به وجود آورده است، حکم می‌گویند.

گاه هدف اصلی قانونگذار حفظ منافع خصوصی افراد یا تکمیل اراده ایشان و رعایت عدالت در قراردادهاست. در اینجا نیز مصلحت عمومی در نظر است؛ اما نه آنگونه که حاکمیت اراده را از بین ببرد. پس این نوع قانون تکمیلی محسوب شده و موقعیت ناشی از آن نیز حق نامیده می‌شود.

راه تشخیص قوانین امری و تکمیلی تا حدودی روشن گردید؛ اما باید دانست که این تشخیص همه ابهامات تمیز حق و حکم را برطرف نمی‌کند. برای روشن شدن آن، توجه به دو نکته ضروری است:

۶. تفاوت حق و حکم

به لحاظ نظری، تفاوت بین حق و حکم روشن است؛ زیرا حکم عبارت از اوامر و نواهی قانونگذار است که به طور مستقیم، کاری را مباح یا واجب یا ممنوع می‌نماید. یا اینکه آثار حقوقی خاص بر اعمال اشخاص باز می‌کند؛ در حالی که حق اختیار و تسلطی است که برای شخص در روابط او با دیگران ایجاد می‌شود. لذا، اگر از ناحیه شرع یا قانونگذار امر و نهی (خطاب) وجود نداشته باشد، حکمی وجود ندارد. از این می‌توان نتیجه گرفت که حسن و قبح ذاتی افعال مردود است (گرچی، ۱۳۶۹: ۱۹۰/۲).

تشخیص مصداقهای حق و حکم آسان نیست. قانونگذار ناچار است که، برای تنظیم اجتماعی، بعضی از مردم را، مقابل برخی دیگر، به انجام دادن امر یا اموری موظف کند. این وظیفه سبب می‌شود که دسته دوم برای خود

و چنانچه تشخیص داده شد که از مقوله حق است، باید روشن نماید که اراده صاحب حق تا چه حد بر آن می‌تواند حاکم باشد (همان: ۲۵۲-۲۵۳).

۷. اقسام حق

حقوق فردی را به سه گروه اصلی تقسیم کرده‌اند: الف) حقوق سیاسی. به حقوقی اطلاق می‌شود که فرد برای وارد شدن در قوای عمومی و سازمانهای دولتی دارا می‌گردد؛ مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در انتخابات شورای شهر. ب) حقوق خصوصی. حقوقی است که هر کس در برابر دیگران می‌تواند دارا باشد؛ مانند حق شفعه و حق مالکیت.

ج) حقوق عمومی. حقوقی است که با شخصیت انسان ربط پیدا می‌کند و روابط مابین دولت و مردم را زیر نظر دارد؛ مانند حق حیات، آزادی بیان، آزادی شغل، حق استخدام شدن. (Weille, 1968:1/205)

حقوق سیاسی و حقوق عمومی در شمار موقعیتهای حقوقی قرار می‌گیرند. حقوق خصوصی خود تقسیماتی دارد که در ذیل به آن می‌پردازیم.

۱-۷- حق عینی

حق عینی سلطه‌ای است که شخص نسبت به چیزی دارد و می‌تواند آن را به گونه‌ای مستقیم و بی واسطه اجرا کند. حق عینی دو رکن اصلی دارد: (کاتوزیان، ۲۵۸:۱۳۷۰)

الف) شخصی که صاحب حق است و اعم از شخص طبیعی یا حقوقی است؛

ب) چیزی که موضوع حق قرار می‌گیرد.

حق عینی، به طور مستقیم، بر موضوع خود اعمال می‌شود و لازم نیست که اجرا و رعایت آن از شخص دیگری مطالبه شود. ولی هرگاه موضوع حق در تصرف شخص دیگری باشد و شخص مذکور

۱. در اثر زیاد شدن قوانین امری و دخالت پی در پی دولت در امور اقتصادی و خانواده، در بسیاری موارد، حق و تکلیف با هم مخلوط شده و همراه حق، تکالیف گوناگون نیز آمده است. برای مثال، نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف والدین است؛ یا انفاق به زوجه و اقارب، در عین حال که حق آنان است، در زمره تکالیف شوهر و خویشان است. پس دادرس باید حدود این حق و تکلیف را بازشناسد. حاکمیت اراده را در قلمرو حکم نپذیرد و اجرای حق را واگذار به اراده صاحب آن کند. این تلاش با تشخیص امری و تکمیلی بودن قانون، به تنهایی به ثمر نمی‌رسد.

۲. گاه طبیعت حق ایجاب می‌کند که پاره‌ای از تصرفها در آن مجاز نباشد؛ مثلاً اختیار شفیع در گرفتن سهم شریک از خریدار ملک به طور مسلم در زمره حقوق است (ماده ۸۰۸ قانون مدنی) و با صراحت قانونی مواد ۸۲۲ و ۸۲۳ قانون مدنی، این حق هم قابل اسقاط است و هم قابل انتقال به وارث، زیرا این حق امتیاز شریک است و برای رفع ضرر احتمالی او پیش‌بینی شده است. از این جهت، نمی‌توان، به طور مطلق، ادعا نمود که به علت آنکه حق در نتیجه قانون تکمیلی ایجاد شده است، اراده بر آن حکومت داشته باشد.

بنابراین، می‌شود نتیجه گرفت، اول اینکه، حق و تکلیف نسبی و متغیر است و نباید آن را ثابت پنداشت. دوم اینکه، مفهوم حق و تکلیف روبروی یکدیگر قرار دارند نه دو مفهوم حق و حکم (نک: کاتوزیان، ۲۵۲:۱۳۷۰)؛ زیرا نفس حق نیز از آثار حکم است و باید در بررسی معلوم شود که کدام حکم تکلیف آور است و کدام حکم قابلیت حقوقی دارد.

لذا، قاضی باید در هر موردی با لحاظ اصول کلی حقوق و نظام حقوقی کشور بتواند تشخیص دهد که امتیاز مطرح شده، در مقوله حکم است یا حق

تفاوت حقوق عینی اصلی و تبعی به قرار ذیل است:

الف) در حق عینی اصلی صاحب حق، به طور کامل یا ناقص، می‌تواند از منافع مال استفاده کند؛ ولی در حق تبعی منافع وثیقه به مدیون تعلق دارد و مرتبه‌ها فقط می‌تواند در صورت خودداری مدیون از پرداخت دین، طلب خود را از حاصل فروش عین بردارد.

ب) حق عینی تبعی مستقل نیست و در صورت پرداختن دین از بین می‌رود؛ ولی حق عینی اصلی تابع هیچ دینی نیست و اصالت دارد. از نتایج همین عدم استقلال است که، برای استفاده از حق عینی تبعی، ابتدا باید طلب را از شخص مدیون خواست.

۷-۲- حق دینی

حق دینی حقی است که شخص نسبت به دیگری پیدا می‌کند و به موجب آن، می‌تواند انجام دادن کاری را از او بخواهد. صاحب این حق را دائن یا طلبکار و کسی را که ملزم به انجام دادن امری است مدیون یا بدهکار می‌نامند. اصل حق نیز، به اعتبار صاحب آن، طلب می‌باشد و از لحاظ مدیون، تعهد یا دین نام می‌گیرد. کسی که دارای حق دینی است از طریق دادگاه می‌تواند مدیون را ملزم به اجرای تعهد نماید. حق دینی به لحاظ موضوع می‌تواند به یکی از صور انتقال مال و انجام یا عدم انجام کاری تجلی پیدا کند (همان‌جا).

حق عینی، از جهات گوناگون، با حق دینی تفاوت دارد.

اول اینکه، در حق عینی فقط دو عنصر موضوع حق و شخص مالک حق وجود دارد؛ ولی برای تصور حق دینی وجود سه رکن ضروری است. طلبکار و بدهکار و موضوع حق.

دوم اینکه، موضوع حق عینی شیء مادی است و

مانع اجرای آن گردد، صاحب حق می‌تواند رد مال را از متصرف بخواهد.

۷-۱-۱- حق عینی اصلی

در حق عینی اصلی به شخص اختیار استعمال و انتفاع از چیزی را، به طور کامل یا ناقص، می‌دهد، کاملترین حق عینی اصلی، مالکیت است که، به موجب آن، مالک حق همه گونه انتفاع و تصرف را در ملک خود پیدا می‌کند. حق انتفاع و ارتفاق از شاخه‌های مالکیت است و صاحب آن، به طور محدود، می‌تواند در عین مال تصرف کند و از منافع آن بهره‌مند شود. (همان: ۲۵۸-۲۵۹).

حق انتفاع، عبارت از حقی است که، به موجب آن، شخص می‌تواند از مالی که عین آن، ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد، استفاده کند (ماده ۴۰ قانون مدنی). مانند حق سکونت در خانه و استفاده از وقف (همان‌جا).

حق ارتفاق، حقی است که، به موجب آن، صاحب ملکی، به اعتبار مالکیت خود، می‌تواند از ملک دیگری استفاده کند. بنابراین، حق ارتفاق وابسته به مالکیت و تابع آن است و برخلاف انتفاع، حق مستقلی به شمار نمی‌رود؛ مانند حق عبور از ملکی برای بردن آب و داشتن پنجره به سمت ملک همسایه (همان‌جا).

۷-۱-۲- حق عینی تبعی

به موجب این حق، عین معینی وثیقه طلب قرار می‌گیرد و به طلبکار حق می‌دهد که در صورت خودداری مدیون از پرداخت دین، طلب خود را از آن استیفا کند. در این حالت، حقی که طلبکار بر وثیقه دارد تابع طلب اوست و با پرداختن آن از بین می‌رود و از این رو حق عینی تبعی نامیده می‌شود (همان: ۲۵۹).

بخواهد تا تعهد فروشنده را به جای آورد. حال آنکه، چنانچه صاحب ملک آن ملک را به دیگری می‌فروخت ولی تا زمان تخلیه آن را به دیگری واگذار می‌کرد، خریدار ملک می‌توانست ملک خریداری شده خود را نزد هر کس ببیند، مطالبه نماید.

ششم اینکه، حق عینی متضمن حق تقدم برای مالک است. به این معنی که هرگاه در خصوص استفاده از مال معین بین طلبکار و صاحب حق عینی اختلاف شود، اجرای حق عینی بر طلب ساده برتری دارد؛ زیرا او، به طور مستقیم، می‌تواند حق خود را اعمال کند. در صورتی که طلبکار فقط می‌تواند به وسیله الزام مدیون از آن بهره‌مند شود. مثلاً اگر دارایی تاجری کفاف پرداخت دیون او را نکند، صاحبان حقوق عینی (اعم از اصلی و تبعی) بر سایر طلبکارها حق تقدم دارند و پس از اجرای حقوق ایشان، بقیه بین سایرین، به نسبت طلبشان، تقسیم خواهد شد.

۳-۷- حق معنوی

حقوقی که ناشی از ابتکار و اندیشه انسان است و ماهیت آن از مقوله عین و دین نمی‌باشد را حقوق معنوی گویند؛ مانند حق تألیف، حق اختراع و همچنین سرقتی که در خصوص جلب مشتری است.

بنابراین، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که حق معنوی حقی است که به صاحب آن اختیار انتفاع انحصاری از فعالیت و فکر و ابتکار انسان را می‌دهد؛ مثلاً حقی که تاجر و صنعتگر نسبت به نام تجارتي یا شکل خاص و علامت کالاها و فرآورده‌های خود دارد؛ یا حقی که نویسنده اثر ادبی یا مخترع نسبت به آن اثر و اختراع پیدا می‌کند.

حق معنوی ماهیتی مختلط از حقوق مالی و با

باید در خارج، معین باشد. ولی حق دینی ممکن است ناظر به انجام دادن کار و خودداری از آن نیز باشد و اختصاص به اشیاء ندارد. در مواردی هم که موضوع حق دینی شیء است، می‌تواند عین معین باشد، مانند تعهد بر تسلیم خانه معین؛ یا آنکه امری کلی باشد، مانند فروش یک بلیط راه‌آهن یا فروش چند خروار گندم.

سوم اینکه، شمار حقوق عینی را قانون معین می‌کند. حق عینی اقتداری است که شخص، به طور مستقیم، بر مالی پیدا می‌کند و می‌تواند احترام به آن را از همه مردم بخواهد، پس منطقی است که حدود این اقتدار و چگونگی ایجاد آن را قانون مقرر نماید. اما حق دینی رابطه‌ای است که بین طلبکار و بدهکار به وجود می‌آید و تابع اراده آنان است. یکی از منابع مهم حق دینی، قرارداد است. بر طبق اصل آزادی قراردادهای طرفین عقد می‌توانند تعهدهای ناشی از آن را، چنانکه خود می‌خواهند، معین سازند. از این رو حقوق دینی محدود به چند رابطه خاص و محدود نخواهد بود (همان: ۲۶۰، به نقل از).

چهارم اینکه، حق عینی در برابر همه قابل استناد است، ولی حق دینی نسبت به شخص مدیون قابل اجراست و دائن برای وصول طلب خود و اجرای تعهد، تنها به او می‌تواند رجوع نماید. از این رو، می‌گویند حق عینی مطلق و حق دینی نسبی است.

پنجم اینکه، حق عینی متضمن حق تعقیب است؛ یعنی صاحب آن می‌تواند مال خود را در دست هر کس بیابد مطالبه کند. ولی کسی که دارای حق دینی است، حق تعقیب نسبت به غیر از مدیون را ندارد. بدین معنا که، چنانچه شخصی متعهد شود که در موعد معین ملک خود را برای برگزاری مراسمی در اختیار دیگری قرار دهد ولی قبل از فرا رسیدن موعد مذکور، ملک خود را، بنا به نیاز، به فروش رساند، در این صورت، متعهدله نمی‌تواند از مالک جدید

از این جهت دارایی را نباید صرفاً با ثروت مقایسه کرد؛ زیرا دارایی انسان شامل دیون او هم می‌گردد و از جهت مالی چنین دارایی، به طور طبیعی، هیچگونه ارزش مادی و مالی (مثبت) ندارد بلکه ارزش منفی بر آن لحاظ می‌شود.

تا زمانی که شخص زنده است نمی‌تواند دارایی خود را به دیگری منتقل سازد، هر چند که در اجزای آن انواع تصرفات را بکند. زیرا مفهوم مستقل دارایی از عناصر شخصیت اوست (شایگان، ۱۳۴۴: ۵۲۱/۱ به بعد، ۵۲۹).

۹. حق مالکیت

در باب حق مالکیت، در قانون مدنی، ماده ۲۹، به صراحت آمده است که، ممکن است اشخاص نسبت به اموال علاقه‌های ذیل را دارا باشند: مالکیت اعم از عین یا منفعت، حق انتفاع، حق ارتفاق به ملک غیر.

۹-۱- تعریف مالکیت

قانون مدنی حق مالکیت را تعریف نکرده است ولی از اوصاف و آثاری که برای آن استنباط می‌شود، می‌توان به طور اجمال، تعریف حق مالکیت را به دست آورد: مالکیت امتیازی است که، به واسطه آن، انسان، مطابق قوانین شرعی و عرفی و وضعی، اذن می‌یابد تا تصرف در مال یا اموالی را انحصاراً به خود اختصاص دهد و از کلیه منافع آن، به طور مشروع، استفاده کند.

۹-۲- اوصاف مالکیت

مالکیت اساساً سه ویژگی دارد که عبارت‌اند از: الف) مطلق بودن. به این معنی که مالک چنانچه بخواهد، هر گونه انتفاعی را از ملک خود خواهد برد. ب) انحصاری بودن. به این معنا که هیچ کس از افراد حق تجاوز به حقوق مالک را ندارند و تنها خود او

ارزش و حق غیر مالی و مرتبط با شخصیت دارد. این اختلاط، به ویژه در فرضی که مؤلفی حق انتشار اثر خود را به دیگران واگذار می‌کند، دیده می‌شود؛ زیرا آنچه انتقال یافته چهره مالی حق تألیف و بهره‌برداری از انتشار اثر است. ولی حق شخص او در دفاع از اثر خود و تجدید نظر در آن همچنان باقی است و مانند سایر حقوق غیر مالی به دیگران انتقال نمی‌یابد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۴).

حقوق معنوی را به اعتبار موضوع آن به دو گروه تقسیم کرده‌اند:

۱. حقوقی که موضوع آن پدیده‌ای فکری و ابتکاری است.

۲. حقوق بر مشتری، خواه مشتریان تجارتي باشند، مانند سرقتی؛ یا خدماتی، مانند حق سردفتران. در هر گروه، موضوع حق، امتیاز انحصاری انتفاع از پدیده ادبی و هنری یا فعالیت خاص است و به همین مناسبت هم به مالکیت تعبیر می‌شود؛ مانند حق مالکیت ادبی و هنری و صنعتی، این مالکیت سرقتی که با مالکیت مرسوم این تفاوت را دارد که موضوع محل استقرار آن شیء مادی نمی‌باشد.

۸. دارایی

به مجموع حقوق و تکالیف مالی شخص، دارایی او اطلاق می‌شود. دیون شخص نیز از ارکان دارایی شخص محسوب می‌گردد و لذا تنها به اموال و مطالبات او دارایی نمی‌گوییم. از این جهت دارایی سه ویژگی اساسی دارد که عبارت‌اند از:

الف) دارایی امری کلی حقوقی است و نسبت به اجزای خود استقلال دارد.

ب) دارایی هم شامل حقوق مالی شخص است و هم شامل تکالیف مالی او.

ج) دارایی از اختصاصات مربوط به انسان است و مفهوم آن در رابطه با شخص انسانی مطرح می‌گردد.

می‌تواند از آن استفاده کند.

ج) دائمی بودن. یعنی مالکیت مدت محدودی ندارد. مالکیت در ایران، با این سه ویژگی، تا جایی که موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و زیانی به جامعه وارد نکند، حمایت می‌شود؛ ولی بر اساس اصل ۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ کس نمی‌تواند حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

در خصوص دائمی بودن مالکیت این ایراد جایز نیست که گفته شود وقتی که مالکیت دائمی است، لازمه آن عدم انتقال مال به غیر است و حتی در اثر وفات مالک، آن مال به ورثه نیز قابلیت انتقال ندارد. پاسخ آن است که مالکیت منتقل‌الیه و ورثه ادامه مالکیت سابق ناقل و مورث است و مالکیت حقیقتاً قطع نشده تا مجدداً ایجاد گردد. مؤلفان رومی حق مالکیت را شامل حقوق ذیل می‌دانند:

۱. حق استعمال که مالک در اثر آن می‌تواند از عین ملک خود منتفع شود؛ مانند پوشیدن لباس.
۲. حق استثمار، و آن حقی است که در اثر آن مالک می‌تواند از ثمره و محصول ملک خود استفاده نماید؛ مانند استفاده از محصول.

۳. حق اخراج از ملکیت، و آن حقی است که در اثر آن مالک می‌تواند ملک خود را تلف و یا به نحوی از انحاء از ملکیت خود خارج نماید. چنانکه از آن اعراض و یا به دیگری انتقال دهد. انتقال گاهی کامل است، چنانکه مالک تمامی یا قسمتی از ملک خود را بفروشد و گاه ناقص است؛ مانند واگذاری حق انتفاع، حق ارتفاق یا واگذاری منافع برای مدتی از طرف مالک به دیگری و همچنین است حق وثیقه به وسیله رهن گذاردن مال (امامی، ۱۳۵۶: ۴۲/۱-۴۳).

اسلام نیز، بنا به قول رسول اکرم (ص) که می‌فرماید: الناس مسطون علی اموالهم؛ یعنی مردم بر اموالشان تسلط دارند. حکایت از آن دارد که حق همه

گونه تصرف را در ملک خود دارد.

مفسران جدید نیز می‌گویند که، حق مالکیت به مالک اجازه می‌دهد تا اثباتاً هر گونه تصرفی را در ملک خود بنماید و نفیاً دیگران را از هر گونه تصرفی در آن منع کند (امامی، ۱۳۵۶: ۴۴/۱).

در خصوص دائمی بودن حق مالکیت باید گفت که مادام که موضوع آن حق از بین نرفته باشد، همچنان موجود است و خدشه‌ای بر آن نمی‌رود و حتی اگر استیفای حق مالکیت معطل مانده باشد، سبب از بین رفتن آن نمی‌گردد؛ مانند آنکه شخصی حق مالکیت از طریق ارث پیدا کرده باشد ولی مثلاً تا بیست سال به استیفای آن مبادرت نکرده باشد، همچنان حق او با برجاست.

تملکی که از راه حیازت به دست آمده باشد، که بعضی از فقها گفته‌اند که در اثر بائر شدن زمین مالکیت از بین می‌رود و در زمره اموال عمومی در می‌آید، (امامی، ۱۳۵۶: ۱۰۵/۱؛ نجفی، ح ۲۰/۳۸ به بعد؛ شهید ثانی ۲۷۶۲) این نظر در فقه مهبجور مانده و مشهور مالکیت کسب شده را باقی می‌داند.

۱-۲-۹- حدود اختیار مالک

اختیارات مالکان محدود به موارد قانونی است. محدودیتهای آن، به لحاظ مبانی، به چند گروه تقسیم می‌گردد (همان: ۱۰۷/۱).

اول آنکه، برای دوستی و جلوگیری از اختلاف بین همسایه‌ها و تأمین حداکثر منافع املاک، قانون مدنی قسمتی از اختیارات مالک را گرفته و در حقیقت نوعی ارتفاق قهری بر این گونه زمینها تحمیل کرده است (نک: قانون مدنی، مواد ۹۵، ۹۷، ۱۰۹ به بعد).

دوم آنکه، در مالکیت اختصاصی، تزامنها میان حق مالک و دیگران است، ولی حالت اشاعه جمع حق مالکان و فراهم آوردن امکان همزیستی بین

اموال منقول و غیر منقول، یکسان، به کار می‌رود. همچنین منفعت به فایده‌ای گفته می‌شود که، بتدریج، از مالی به دست می‌آید و ایجاد آن با از بین رفتن اصل مال ملازمه ندارد؛ مانند سکونت در خانه و نتایج حیوانات، سود حاصل از سرمایه‌گذاری در تجارت، ولی ثمره و نماء معنی عامتری دارد و فوایدی را هم که از تقویت (از بین رفتن) اصل مال به دست می‌آید، در بر می‌گیرد. مثلاً اگر درختهای باغی را مالکی بفروشد، پول حاصل از این کار را منفعت باغ نمی‌گویند، بلکه به آن ثمره اطلاق می‌شود. به خاطر همین امر بوده است که در ماده ۳۲ قانون مدنی، برای بیان تمام فوایدی که از مالی به دست می‌آید، کلمه ثمرات استعمال شده است. نتیجه تمیز معنی ثمره و منفعت در این است که هر گاه، در اثر قرارداد یا به حکم قانون، مالک عین و منفعت مال یکی نباشد (مانند اجاره)، مالک منفعت فقط از فوایدی می‌تواند استفاده کند که با از بین رفتن عین مال ملازم نیست.

۹-۳-۲- اقسام منفعت

منافع هر مال را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. منافع طبیعی. منفعاتی که بدون دخالت انسان از مالی حاصل می‌شود، مانند بوته‌ها و درختان خودرو، منافع طبیعی نام دارد و به تابعیت از زمین به مالک آن تعلق پیدا می‌کند.

۲. منافع مصنوعی. که در اثر کار شخص به وجود می‌آید، مانند محصولات زمینهای مزروعی و میوه‌های درختان در این مورد نیز، تمام منافع به مالک تعلق پیدا می‌کند هر چند که در اثر کار دیگران ایجاد شده باشد. مثلاً زارعی که به حساب و فرمان مالک زمینی را شخم می‌زند و در آن تخم می‌پاشد، اصولاً حقی بر ثمره حاصل از کار خود ندارد و فقط می‌تواند دستمزد معین را که به او وعده داده شده است،

آنسان اینجانب می‌کند که آزادی هر مالک محدود به آزادی دیگران شود.

سوم آنکه، به نسبتی که وظایف دولت و سهم او در اداره جامعه رو به فزونی می‌رود، از اختیار نامحدود مالکان کاسته می‌شود چنان که بعد از قانون مدنی، بسیاری از قوانین مالکیت خصوصی را به منظور حفظ منافع عمومی و تأمین اداره درست اجتماع، محدود ساخته است.

چهارم آنکه، در قراردادهای خصوصی نیز مالک می‌تواند اختیار خود را در اداره اموال و انتفاع از آنها محدود سازد؛ یعنی، به طور جزئی، بخشی از حق مالکیت را از خود سلب کند (مفهوم ماده ۹۵۹ قانون مدنی). محدودیتهای قراردادی در اثر اراده مالک ایجاد می‌شود و در واقع تأیید اختیار و حقوق اوست و در ردیف سایر حدود مالکیت قرار نمی‌گیرد. با این همه، قراردادهای اجاره و اعطای حق انتفاع و ارتفاق به دیگران یکی از چارچوبهای مهم اختیار مالک در حقوق کنونی است.

۹-۳-۱- مالکیت تبعی

به حقی که مالک بر ثمرات و متعلقات مال پیدا می‌کند، مالکیت اطلاق می‌شود. در این باره قانون مدنی تصریح می‌نمایند که تمام ثمرات و متعلقات اموال منقوله و غیر منقوله که طبعاً یا در نتیجه عملی حاصل شده باشد، بالتبع، مال مالک اموال یادشده است (نک: قانون اساسی، ماده ۳۲).

۹-۳-۱- تفاوت ثمره و منفعت

واژه‌های ثمره و نماء و محصول، گاهی، مرادف با هم به کار می‌رود؛ ولی در زبان عرف معانی گوناگون دارد. مثلاً واژه محصول اختصاص به منافع حاصله از زمین و باغ دارد. در حالی که نماء و منفعت در مورد

خوانساری، شیخ موسی، *تقریرات میرزا حسین نائینی*، در شرح بر مکاسب، منیة الطالب، چاپ سنگی؛

دهخدا، لغت نامه؛

شایگان، سید علی (۱۳۲۴)، *حقوق مدنی ایران*، چاپ سوم، تهران؛

شهید ثانی، *مسائلک الافهام شرح بر شرایع محقق*، چاپ سنگی؛

صانعی، پرویز (۱۳۵۵)، *حقوق و اجتماع*، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران؛

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

قرآن کریم؛

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۰)، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، چاپ سیزدهم، شرکت انتشار با همکاری به نشر، تهران؛

— (۱۳۸۰)، *اموال و مالکیت*، چاپ چهارم، نشر دادگستر، تهران؛

گرجمی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، *مقالات حقوقی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران؛

مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۷)، *مبانی و کلیات حقوق*، چاپ پنجم، انتشارات پایدار، تهران؛

انتشارات پایدار، تهران؛

نجفی، شیخ محمد حسن، *جوامر کلام*، چاپ سنگی حاج خوانساری،

کتاب متاجر؛

Aubry et Rau, (1964), *cours de droit civil*

Français get7 ed. par Ponsard, Paris;

Ripert et Boulanger, (1957), *Traite de droit civil*

d'apre,s d,apre,s de M. Planiol, T. I, Paris;

Weille, Alex, (1968), *Droit civil, precis Dalloz, T.I,*

Paris.■

بخواهد. بنابراین، به طور کلی، حق کارگر حق دینی است که به ذمه کارفرما تعلق می‌گیرد و ماده ۳۳ قانون مدنی، در تأیید همین اصل، مقرر می‌دارد: *نماء و محصولی که از زمین حاصل می‌شود مال مالک زمین است*، چه به خودی خود رونیده باشد یا به واسطه عملیات مالک.

۳. منافع عهدی. گاهی به جای آنکه مالک از منافع مال خود، به طور مستقیم، استفاده کند، برابر استفاده از منفعت، زیانهای احتمالی کار خود را نیز به عهده بگیرد، بهره‌برداری از مال را در برابر پول معین به دیگری واگذار می‌کند. به عبارت دیگر، منفعت عهدی در اثر قرارداد و توافق مالک با دیگران ایجاد می‌شود و به همین دلیل آن را عهدی یا قراردادی می‌نامند.

منابع

امامی، سید حسن (۱۳۵۶)، *حقوق مدنی*، چاپ ششم، انتشارات اسلامی، تهران؛

انصاری، مرتضی، مکاسب، چاپ سنگی؛

حائری شایبغ، سید علی (۱۳۷۶)، *شرح قانون مدنی*، چاپ اول،

انتشارات گنج دانش، تهران؛